



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و پانزدهم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۰ گنج حضور، بخش چهارم

خواجه اشکسته‌بند، آنجا رود
که در آنجا پای اشکسته بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۷

دکتر شکسته‌بند بجای می‌رود که در آنجا پای شکسته باشد و او با درمانش هنر خود را نشان دهد. [پس تو نیز تسلیم شو و اقرار کن که در من ذهنی شکسته و معیوب هستی تا از کمک زندگی برخوردار شوی.]

کی شود، چون نیست رنجور نزار
آن جمال صنعت طب آشکار؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۸

نزار: لاغر، ناتوان. اگر کسی بیمار و رنجور نباشد، زیبایی و قدرت علم پزشکی خودش را نشان نخواهد داد. [اگر ما به مرض من ذهنی خود اقرار نکنیم خداوند توانایی شفابخشی‌اش را آشکار نخواهد کرد.]

خواری و دونی مس‌ها بر ملا
گر نباشد، کی نماید کیمیا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۹

دونی: فرومایگی، پستی
کیمیا: دانشی است که بدان وسیله مس را به طلا تبدیل می‌کند.

اگر خواری و پستی مس که نماد وضعیت من‌ذهنی است آشکار نباشد، ارزش کیمیا یا طلای حضور چه وقت معلوم خواهد شد؟ [مس من‌ذهنی و همانیدگی یک بیماری‌ست و کیمیای آن فضای گشوده‌شده است که مس ما را به طلای حضور تبدیل می‌کند.]

کارگاه صُنْع حق، چون نیستی است
پس برون گارگاه بی‌قیمتی است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰-

صُنْع: آفرینش، آفریدن

از آن‌رو که فضای گشوده‌شده و مرکز عدم کارگاه آفریدگاری خداوند است پس هر کسی با من‌ذهنی و مرکز همانیده از این «کارگاه» بیرون باشد هیچ‌گونه ارزشی ندارد. [به عبارت دیگر کار کردن در ذهن هیچ فایده‌ای جز درد نداشته و اگر بخواهیم از قدرت آفرینندگی خدا و قضا و کن‌فکان سود ببریم باید فضا را بگشاییم و مرکزمان عدم باشد.]

چو پیغامبر بگفت: الصَّوْمُ جُنَّةٌ، پس بگیر آن را
به پیشِ نفسِ تیرانداز، زنه‌ار، این سپرِ مفکن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۵۰

الصَّوْمُ جُنَّةٌ: روزه، سپری است.
وقتی حضرت رسول فرموده است: «روزه و پرهیز مانند سپر است.» پس سپرِ پرهیز را جلوی نفسِ وسوسه‌گر
خود بگیر و مراقب باش مبادا آن را از دستت بیندازی. [چرا که این من‌ذهنی هر لحظه تو را با فکر یک همانیدگی
وسوسه کرده و به‌سوی ارضای جنبه‌های مختلف همانیدگی‌ها می‌کشاند و اجازه نمی‌دهد فضا را بگشایی و از
همانیدگی‌ها رو برگردانی.]

حدیث
«الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.»
«روزه سپری است در برابر آتش جهنم.»
[پرهیز از رفتن به ذهن و همانیده شدن سپری است در برابر دردهایی که من‌ذهنی می‌تواند ایجاد کند.]

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزدِ
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

تو با فضاگشایی خود را به دام فضای گشوده‌شده درونت تسلیم کن. آنگاه در حالی که ناظر ذهنت هستی و
من‌ذهنی‌ات بیهوش شده از خودت چیزی بدزد. یک همانیدگی و درد را شناسایی کرده و زندگی به تله افتاده را
آزاد گردان.

ما درین انبار، گندم می‌کنیم
گندم جمع آمده، گم می‌کنیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷

به عنوان مثال ما با فضاگشایی و خواندن ابیات مولانا در مرکزمان گندم حضور جمع می‌کنیم ولی بعد با رفتن به
ذهن و فعال کردن آن، حضور جمع شده را از دست می‌دهیم.

می‌نیدیشیم آخر ما به هوش
کین خلّ در گندم است از مکر موش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸

آخر ما از روی عقل و هوش زندگی نمی‌اندیشیم این گندم و هشیاری حضور که در ما زیاد نمی‌شود از مکر و نیرنگ موش من‌ذهنی است. [این موش من‌ذهنی حضور جمع شده و پیشرفت ما را زیر پایش لگدمال می‌کند و نمی‌گذارد ما به خدا زنده شویم.]

موشی تا انبار ما حُفره زده‌ست
وز فَنش انبار ما ویران شده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹

حُفره: گودال. فَن: علم و هنر و صنعت، دانایی، فریبندگی، تزویر
از وقتی که من‌ذهنی به‌وجود آمده و مانند موش به درون دل ما نفوذ کرده، مرکز ما از نیرنگ او دچار ویرانی همانیدگی‌ها و دردها شده‌است.

اول ای جان! دفع شرّ موش کن
وآنگهان در جمع گندم جوش کن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰

ای عزیز من، اول جنبه‌های مختلف موش من ذهنی مثل دردها و همانیدگی‌ها را شناسایی کن، به صورت حضور ناظر مراقب افکار و اعمال باش که بینی این فکر و عمل از ذهن یا از فضای گشوده شده می‌آید و مرتب این قدم را درست بردار و اجازه نده دردها هشیاری‌ات را در اختیار گیرند در این صورت موش من ذهنی ضعیف شده و دور می‌شود. پس از آن کوشش کن که با رعایت قانون صبر و خاموش کردن ذهن مرکزت را عدم کرده و گندم هشیاری حضور را در مرکزت انباشته کنی.

اگر خواهی کزین دریا وزین گوهر نشان یابی
نشانی نبودت هرگز چو نفست همنشین باشد
-عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۶۴

اگر می‌خواهی از این دریای یکتایی و گوهر حضور نشانی پیدا کنی، نباید هشیاری‌ات در ذهن بوده و من ذهنی داشته باشی، با وجود من ذهنی هرگز این نشان را پیدا نخواهی کرد و به خدا زنده نمی‌شوی.

دَم مَزَن تا بشنوی از دم‌زنان
آنچه نامد در زبان و در بیان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵

ذهنت را ساکت کن تا آن حقیقت را که به زبان و گفتار در نمی‌آید از خداوندی که لحظه به لحظه در درونِ تو سخن می‌گوید، بشنوی.

دَم مَزَن تا بشنوی زان آفتاب
آنچه نامد در کتاب و در خطاب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۶

خاموش باش تا از آن آفتاب حقیقت یعنی از خداوند، خرد و اسراری را از درون بشنوی که هرگز در نوشتار و گفتاری نیامده‌است. [تا زمانی که ذهن حرف می‌زند، نمی‌توانی سخن خداوند را بشنوی].

دَم مَزَن تا دم زند بهر تو روح
 آشنا بگذار در کشتی نوح
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۷

آشنا: شنا. خاموش باش تا روح بزرگ، فضای گشوده شده، برای تو شروع به حرف زدن بکند. در کشتی نوح، شنا کردن با من ذهنی را رها کن. به عبارت دیگر، گفت و گوی من ذهنی را کنار بگذار، مسائلت را با ذهن حل نکن و به عنوان هشیاری به کشتی فضای یکتایی سوار شو.

آن شغالی رفت اندر خُمِ رنگ
 اندر آن خُم کرد یک ساعت درنگ
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۱

[در این داستان، طاووس نماد یک انسان به حضور رسیده و شغال مثال انسانی است که به این جهان رفته، با چیزهای بسیاری همانیده شده و براساس آن ها ادعا می کند که عارف شده است.] شغال درون خمره رنگ رفت و مدتی کوتاه در آن ماند. انسان نیز به صورت هشیاری به درون خمره همانیدگی ها رفت، مدتی آنجا ماند و رنگ همانیدگی ها را به خود گرفت.

پس برآمد، پوستش رنگین شده
که: منم طاووس علیین شده
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۲

علّیین: آسمان هفتم، بهشت، آنجا که نامهٔ عمل فرشتگان است، ملکوت اعلی
شغال پس از مدتی از خمره بیرون آمد در حالی که پوستش رنگین شده بود، گفت: من طاووسی بهشتی هستم.
همچون انسان که پس از همانیده شدن با چیزهای این جهانی، ادعا می کند که به فضای یکتایی رفته و به
خداوند زنده شده است.

پشم رنگین، رونق خوش یافته
آفتاب، آن رنگها بر تافته
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۳

پشم رنگارنگ آن شغال، جلوه دلنشینی پیدا کرده بود و پرتو آفتاب بر آن رنگها می تابید. [همانیدگی ها می توانند
رنگهای معنوی را بتابانند اما می دانیم که این رنگها مصنوعی هستند.]

دید خود را سبز و سرخ و فور و زرد
خویشتن را بر شغالان عرضه کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۴

فُور: سرخ کمرنگ، بور
آن شغال، خود را به رنگ سبز و سرخ و صورتی و زرد دید و نزد شغالان خودنمایی کرد. انسان نیز در حالی که
همانیدگی‌های بسیاری دارد و من‌ذهنی‌اش فعال است، خود را بر من‌های ذهنی دیگر عرضه می‌کند.

جمله گفتند: ای شغالک حال چیست؟
که تو را در سر نشاط مُلتوی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۵

مُلتوی: پیچیده شده
همه شغالان گفتند: ای شغالِ کوچک و حقیر، چه شده است که این همه در نشاط و شادی غوطه می‌خوری؟

از نشاط از ما کرانه کرده‌یی
این تکبر از کجا آورده‌یی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۶

آن قدر شادمان و خوشحالی که از ما فاصله گرفته و رویت را برمی گردانی. بگو بدانیم این تکبر و بزرگ‌منشی را
از کجا آورده‌ای؟

یک شغالی پیش او شد کای فلان
شید کردی، یا شدی از خوشدلان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۷

شید کردن: نیرنگ و فریب به کار بردن
یکی از شغالان پیش او رفت و گفت: ای فلانی، آیا حيله می‌کنی یا واقعاً جزو انسان‌های خوش دل و به حضور
رسیده شده‌ای؟

شید کردی تا به منبر برجهی
تا ز لاف، این خلق را حسرت دهی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۸

نیرنگی بکار گرفتی که بر فراز منبر روی و با یاوه‌گویی و دروغ، مردم را دچار حسرت و حیرت کنی. [پس تو باوجود حال خرابت، تظاهر به شاد بودن کردی و به واسطه دانش همانیدها، مردمی را که اطلاعی از دانش معنوی ندارند، فریب داده و می‌خواستی بالاتر و برتر از آنان به نظر بیایی.]

بس بکوشیدی، ندیدی گرمیی
پس ز شید آورده‌ای بی‌شرمیی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۹

بله تو بسیار تلاش کردی اما گرمای عشق خداوند را در خود احساس نکردی. حال، از روی فریب و نیرنگ، گستاخ شدی و ادعا می‌کنی که حالت خوب است.

گرمی، آن اولیا و انبیاست
باز بی شرمی پناه هر دغااست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۰

گرمی عشق ویژه انبیا و اولیا است. ولی بی شرمی هم، پناهگاه هر حيله گر است.

که التفات خلق سوی خود گشند
که خوشیم و از درون بس ناخوشند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۱

این حيله گران تظاهر می کنند که شادی بی سبب دارند و می گویند: «ما خوش هستیم و حالمان خوب است.» تا با
این کار توجه مردم را به خود جلب کنند. اما در حقیقت در درونشان بسیار ناخوش احوال اند.

پوست دنبه یافت شخصی مُستَهان
هر صَبَاحی چرب کردی سِبَلَتان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۲

مُستَهان: خوار و ذلیل
یک شخص خوار و ذلیلی، پوست دنبه‌ای پیدا کرد؛ هر روز صبح سبیلش را با آن چرب می‌کرد. به عبارتی تمثیل
انسانی است که من‌ذهنی دارد و تظاهر می‌کند که غذای روح خورده و حالش خوب است.

در میان مُنعمان رفتی که من
لوت چربی خورده‌ام در انجمن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۳

در میان توانگران یعنی انسان‌های زنده به حضور می‌رفت و می‌گفت: در فلان مهمانی، غذای چرب و نرمی
خورده‌ام و بسیار ثروتمند هستم یعنی حرف‌هایم و بطور کلی علائم بیرونی گواه بر این است که من غذای روح
خورده و به زندگی زنده شده‌ام.

دست بر سبَلت نهادی در نوید
رمز، یعنی سَوی سبَلت بنگرید
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۴

نوید: مژدگانی، خبر خوش؛ در اینجا به معنی محلّ شادمانی و خوشی و مجلس ضیافت
در میان سخن گفتن در مجلس، دست بر سبیل خُود می کشید و با رمز و اشاره می فهماند که به سبیل من نگاه
کنید و ببینید که من غذای چرب و نرمی خورده‌ام.

کین گواه صدق گفتار من است
وین نشان چرب و شیرین خوردن است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۵

این سبیل چرب، دلیل راستی حرف من است. و این سبیل، نشان می دهد که غذای چرب و شیرینی خورده‌ام.

اشکمَش گفتی جواب بی طنین
 که: أَبَادَاللَّهُ کِیدَ الْکَاضِیْنَ
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۶

ولی شکم آن مرد یاوه گو با زبان حال جواب می داد: «خدا مکر دروغگویان را نابود کند.» [اگر انسان اقرار به داشتن من ذهنی نکند و با پندار کمال و ناموس من ذهنی اش بخواهد خود را به عنوان انسان به حضور رسیده، به مردم معرفی کند، در این صورت خداوند درون و بیرونش را خراب می کند تا مکر او را نابود گرداند.]

لاف تو ما را بر آتش برنهاد
 کان سبیل چرب تو بر کنده باد
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۷

دروغ و ادعای کذب تو ما را به درد انداخته است، خداوند آن سبیل چرب تو یعنی آن چیزی که برحسب آن تظاهر می کنی را بگند.

گر نبودی لاف زشتت ای گدا
یک کریمی رَحِم افگندی به ما
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۸

ای گدا، اگر این دروغ زشتت نبود، اقرار می کردی که عیب همانیدگی داری و وضع روحیات خوب نیست، یک انسان بخشنده‌ای به ما رحم می کرد و به ما غذا می داد.

ور نمودی عیب و، کژ کم باختی
یک طبیبی داروی او ساختی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۹

اگر عیب و نقص خود را نشان می دادی و کمتر دروغ می گفتی، بالاخره یک طبیبی پیدا می شد و برای تو دارو درست می کرد.

گفت حق که کثرِ مجنِبِانِ گوش و دُم
يَنْفَعَنَّ الصَّادِقِينَ صَدَقُهُمْ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۰

خداوند می‌فرماید: «گوش و دُمّت را کج تکان مده.» یعنی هشیاری خود را در راه ناراست من‌ذهنی و دغل‌بازی آن بکار نگیر زیرا راستگوییِ راستگویان به آنان سود می‌رساند.» [حال اگر تو می‌خواهی راستین باشی، باید فضاگشایی کنی و به هیچوجه به ذهن نروی زیرا همین که هشیاری را به ذهن وارد کنی، ناراست و دروغین می‌شوی.]

قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۹ «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صَدَقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» خدای تعالی فرماید: «این روز [این لحظه] همان روزی است که صدقِ راستگویان سودشان دهد. برای آنها باغ‌هایی است که از پای درختانش جویبارانی روان است. هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند، و این است رستگاری و سعادت بزرگ.» [اگر انسان در این لحظه فضا را باز کند و راستین باشد، به جوی زندگی که در زیر فکرهايش جریان دارد، دست پیدا می‌کند و دیگر آن را وارد ذهن نکرده و به مسئله و درد و دشمن تبدیل نمی‌کند.]

کَهِفْ اَنْدَر کُژ مَخْسَپِ اِی مُحْتَلِمِ
 اَنْچِه داری وَاِنْمَا وَ فَاَسْتَقِمِ
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۱

کَهِف: غار
 مُحْتَلِم: خواب بیننده، خواب شهوانی بیننده، کسی که در خواب جُنُب می‌شود.
 اِی عَافِل، در غار، فضای گشوده‌شده، که خلوتگاه معشوق توست، کُژ مَخْوَاب یعنی من‌ذهنی را فعال نکن. بنابر
 این آنچه داری و آنطور که هستی را بدون ترس از حرف و نظر مردم، نشان بده و راستین باش.

قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۲
 «فَاَسْتَقِمْ کَمَا اَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «انسان که فرمان به تو رسد همراه مومنان
 راست و مستقیم باش و از حد راستی و راه راست در مگذرید، چه خدا بدانچه کنید بیناست.»

ور نگوئی عیب خود، باری خُمُش
از نمایش وز دَغَل خود را مَكُش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۲

اگر عیب خود را هم نمی‌گویی، دست‌کم خاموش باش و خود را نمایش نده. از این همه فریب‌کاری و
ظاهرسازی در برابر مردم، خود را تباه و هلاک نساز.

گر تو نقدی یافتی، مگشا دهان
هست در ره، سنگهای امتحان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۳

اگر واقعا نقدی یافتی، ریشه‌دار شدی و احساس کردی که هشیاری حضورت بیشتر شده است در آنصورت، به
کسی مگو و خاموش باش زیرا در این راه، سنگ‌های امتحان فراوان است.

سنگ‌های امتحان را نیز پیش
امتحان‌ها هست در احوال خویش

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۴

حتی انسان‌هایی چون مولانا که خود معیار و سنگ امتحان هستند، امتحان در پیش دارند. [هیچکس در این
جهان، بی امتحان نمی ماند، نه من‌های ذهنی و نه انسان‌های کامل.]

گفت یزدان: از ولادت تا به حین
یُفْتَنُونَ کُلَّ عامٍ مَرَّتَینِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۵

حین: مرگ

خداوند فرمود: انسان از هنگام تولد تا مرگش مورد امتحان قرار می‌گیرد. آدمیان در هر سال یعنی در هر لحظه دوبار امتحان می‌شوند. [اول اینکه آیا او به ذهن می‌رود و یا پرهیز می‌کند؟ که اگر به ذهن برود، در این صورت رفوزه می‌شود. دوماً اگر فضا را باز کند، آیا می‌تواند بسوی زندگی بازگردد و روی ذات خویش قائم شود یا این‌که از این کار باز می‌ایستد.]

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۶ «أَوَلَا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَینِ ثُمَّ لَا یتُوبُونَ وَلَا هُمْ یدُکَّرُونَ.» «آیا (منافقان) نمی‌بینند که هر سال [هر لحظه] یک بار یا دو بار البته امتحان می‌شوند؟ باز هم نه توبه کنند نه پند گیرند.»

امتحان در امتحان است ای پدر
هین، به کمتر امتحان، خود را مخر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

خود را مخر: خودپسندی مکن، خواهان خود مشو.
پدر جان من، امتحان پشت امتحان وجود دارد. به هوش باش که اگر در امتحانی کوچک و ناچیز قبول شدی،
شیفته خود نشوی زیرا هنوز تمام همانیدگی‌ها از مرکزت پاک نشده است. [بطور کلی زندگی هر لحظه تو را
امتحان می‌کند که آیا به ذهن می‌روی یا اینکه فضا را باز می‌کنی، اجازه نمی‌دهی زندگی در جریان افکار محبوس
شود، آن را بر می‌گردانی و به خداوند زنده می‌شوی.]

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: فاطمه
گوینده: سمانه



آقای علی از ونکوور



نشانه های بلوغ

۱- من نباید از کسی چیزی بخواهم که آن را خودم انجام نداده ام یا نمی‌دهم
 بیشتر توضیح می‌دهم آیا در نقش والدین چیزی می‌خواهیم از فرزندان که خودمان نتوانستیم انجامش بدهیم و
 یا کاهلی کردیم یا در حالت کلی آیا کاری از دیگران می‌خواهم که خودم با تلاش و جهد به آن میتوانم برسم و
 می‌توانم انجام بدهم؟ مرحله ای است که انتظارات ما از دیگران صفر شود و به جای نگاه به خارج به درونمان
 نگاه کنیم و اینکه بلند بشویم و بهترینمان را انجام بدهیم با همه ی محدودیت های ذهنی که وجود دارد.

گفت پیغمبر که جَنّت از اله
 گر همی خواهی، ز کس چیزی مخواه
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۳۳۴

گر نخواهی من کفیل مر تورا
جنت الماوی و دیدار خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۳۳۴

۲- بستن کامل پرونده های اتفاقات گذشته زندگی
برای بستن کامل پرونده ها باید ناظر آرام بوده در اتفاق این لحظه و نباید در دایره کارافزا و یا دایره تکرار بی اختیار بیافتیم، که تکرار بی اختیار هم یعنی وقتی ما با اختیار خود نتوانیم ناظر اتفاق این لحظه بشویم دیگر قضا دایره وار اتفاق را تکرار می کند تا لحظه ای که ما بتوانیم فضاگشایی کنیم در آن اتفاق. و متوجه شدن به این موضوع و کار کردن روی خود و گوش دادن به برنامه و مولانای عزیز بودن در مسیر رشد و بلوغ است و ببینیم آن اتفاقات به این لحظه آخر زمان ربطی ندارد و این لحظه دقیقا هم لحظه آخر زمان و هم لحظه شروع است پس نه گذشته دارد و نه آینده حال اتفاق را ناظر شدیم بدون واکنش و این یعنی بستن پرونده آن اتفاق. فراموش نکنیم کوچکترین واکنش درونی به اتفاق، یعنی افتادن در دایره کارافزا و این علت تکرار اتفاق مشابه توسط قضا در آینده است تا زمانیکه ما آن اتفاق یا پرونده را ببندیم.

یار در آخر زمان کرد طرب سازی
باطن او جد جد ظاهر او بازی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۲

۳- نترسیدن از خود و افتخار کردن به وجود بی انتهای درون و شکوفا کردن آنچه در درون ما می درخشد ولی تا به حال به خاطر جلب توجه نپذیرفتن دیگران آن را خاموش کرده ایم. بذارید بیشتر توضیح بدهم همانطور که آقای شهبازی فرموده اند از حدود سن ۱۰ سالگی همانیدگی ها دیگر جایی در ما نباید داشته باشند و هر آنچه که از همانیدگی ها در این زمان تشکیل شده باید از ما جدا شود. حال اگر خانواده و جامعه از نگاه عشق به ما نگاه نکنند و ما را همانطور که هستیم نپذیرند، کم کم همانیدگی ها ابزاری می شوند برای جلب توجه گرفتن از دیگران و این زمانی است که استعدادها و آنچه در درون هر فرد از فضای یکتایی است به زیر کشت ثانویه می رود. زیرا با آنها نمیتوانیم جلب توجه من های ذهنی را بگیریم و وقتی بتوانیم از این افکار یعنی جلب توجه گرفتن از دیگران و تایید طلبی از بیرون خلاص شویم می توان گفت مثالی است از نترسیدن از خود و در نتیجه بلوغ.

جوهری و لعل کان، جان مکان و لامکان
نادره‌ی زمانه‌ای، خلق کجا و تو کجا؟
-مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۴۵

عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طم و رم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم بیت ۳۲۸۸

جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم بیت ۳۲۸۹

۴- آن چیز که می‌بینیم جبرانی است برای آنچه که نمی‌بینیم. وقتی متوجه بشویم همه کارهای ما و همه اثرات ما ناشی از اعمال ما هست و نه هیچ مسبب دیگر این خود مرحله‌ای از بلوغ است مثلاً اگر اضافه وزن داریم ناشی از کاهلی در ورزش و پرخوری است و یا هر مشکلی که در زندگی وجود دارد، فقط و فقط ناشی از رفتار و اعمال اشتباه خودمان هست و نه عامل خارجی دیگر.

جرم بر خود نه که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعل خود شناس از بخت نی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بد در رفتن آن اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

بیخودی نامد بخود تَش خواندی
اختیارت خود نشد تَش راندی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

۵- نگاه اصیل معنا
خداوند روح ما را چنان تراش داده که هدیه ای برای جمع باشیم. حال نگاه کنیم که چه هدیه ای برای جهان آماده کرده ایم و تصویر بزرگتر ما چه می تواند باشد. وقتی بتوانیم معنای اصیل زندگی را ترجیح بدهیم به شادی گرفتن از همانیدگی ها و یا غم از دست دادن آنها، این خود مرحله ای از بلوغ است.

هر که پایان بین تر، او مسعود تر
جدتر او کارد که افزون دید بر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

زانکه داند کین جهان کاشتن
هست بحر محشر و برداشتن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

۶- اعتراف به اشتباه و تصحیح آن
آیا توانستیم خودمان را عریان کنیم از آنچه داریم و آن ناموس صد من حدید را کنار بگذاریم و اعتراف به اشتباه یکی از راه های عریان شدن است و خود پهلوانی و بلوغ است. اگر بتوانیم بخش هایی از خودمان را که به نظر ذهن زشت می آیند و یا اشتباهاتمان را دوست بداریم این مرحله ای از بلوغ است این نه به معنی قبول آنها بلکه به معنی شناسایی آنها و تلاش برای اصلاح آن ها است و این از ملامت خود جلوگیری میکند.

کرده حق، ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

۷- دیگر نشانه بلوغ شناخت رسالت است
یکی شدن هدف شغل، وظیفه و رسالت یکی از مراحل به بلوغ رسیدن است. کاری که بزرگان ما در این عرصه
انجام داده و یا می دهند این را با نگاهی به جناب مولانا و جناب شهبازی عزیز بیشتر می توانیم متوجه بشویم
و کافی است تامل داشته باشیم در جهد و پشتکار ایشان تا متوجه این رسالت و یا هدیه ایشان به جهان شویم.

۸- و در آخر هر کسی اختیار زندگی خود را دارد و در این سفر زندگی باید توشه ی صبر پرهیز حزم و اتقوا را
داشته باشد.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

چون نباشد حفظ و تقوا زینهار
دور کن آلت بیانداز اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

زین کمین بی صبر و حزمی کس نجست
حزم را خود صبر آمد پا و دست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

بسیار سپاسگزار شما هستم

علی از ونکوور



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com